

روابط خلافت فاطمیان مصر با خلافت عباسی و حکومت های تحت نفوذ آن در ایران

دکتر شاهین پهنادایان*

چکیده

خلافت فاطمیان اسماعیلی در سال ۳۹۷ هـ.ق توسط عبیدالله مهدی در شمال افریقا غرب سرزمین های خلافت عباسی بنیان گردید.

آنان به عنوان مدعیان قدرت در جهان اسلام در برابر خلافت عباسیان قرار داشتند. فاطمیان برای کسب قدرت در جهان اسلام و نابودی خلافت عباسی گاه با جنگ و گاه با دیپلماسی اقدامات خود را پیش می بردند. در مورد حکومت های تابع خلافت عباسی فاطمیان از این دو ابزار استفاده کردند. آنان حکومت های اغلبی و اخشیدی را از میان بردند، و برای ضربه زدن به عباسیان سازمان دعوت را در سرزمین های شرق بغداد گسترش دادند و سعی نمودند با حکومت های سامانی، غزنوی، و آل بویه ارتباط برقرار کنند، اما روابط آنان با خود دستگاه خلافت عباسی سلاجقه که جانشینان آل بویه در بغداد گردیده بودند روابطی خصمانه چه در ابعاد نظامی و چه دیپلماسی بود.

در این تحقیق به روابط خلافت فاطمیان اسماعیلی، با حکومت های حامی عباسیان و خود دستگاه خلافت عباسی پرداخته می شود.

کلید واژه ها

فاطمیان، عباسیان، سامانیان، غزنوی، آل بویه.

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

روابط فاطمیان با سامانیان

سامانیان از سال ۲۸۷ تا ۳۸۹ هـ ق در ماوراءالنهر حکومت کردند. این مناطق تا قبل از تشکیل خلافت فاطمی، مورد توجه داعیان اسماعیلی بود. از زمان تشکیل خلافت فاطمیان منطقه مورد توجه آنان قرار گرفت.

اما درباره منابع مربوط به نفوذ اسماعیلیان در این منطقه و سپس برقراری حکومت فاطمیان در مصر و روابط آن خلافت با امرای سامانی منابع مربوطه، اطلاعات اندکی ارائه می‌دهند. بخصوص در زمینه گرایش نصر بن احمد به مذهب اسماعیلیه منابع اولیه همانند تاریخ بخارایی نرشخی مطلبی ارائه نکرده و سکوت گردیزی و بیهقی نیز در این باره قابل تأمل است. منابع بعدی هم چندان چیزی ارائه نمی‌دهد اما داستان موضوع گرایش نصر بن احمد را می‌توان در کتاب سیاست‌نامه خواجه نظام الملک به تفصیل دید.

اهمیت موضوع از این روست که زمامداری نصر از سال ۳۰۱ تا ۳۳۱ هـ ق بود و این سال‌ها درست زمانی است که در ابتدای حکومت نصر حداقل چهار سال از تأسیس خلافت فاطمیان گذشته است. آیا اسماعیلیانی که در خراسان و ماوراءالنهر تبلیغ می‌نمودند. اعتقاد به خلافت فاطمی داشتند؟ میزان ارتباط آنها با عبیدالله المهدی چگونه بود؟ آیا در صورت داشتن ارتباط با فاطمیان یا حداقل با عبیدالله المهدی قبل از تأسیس خلافت آنان در تونس، ایده جذب حکومت سامانی از سوی اسماعیلیان مطرح بوده یا نه؟ تا از این طریق خلافت عباسی را از دو طرف مورد تعرض قرار دهند.

پاسخ به این سوالات با توجه به کمبود منابع بسیار مشکل است. بغدادی در خصوص دعوت اسماعیلیان و ماوراءالنهر و سرنوشت کسانی که این دعوت را انجام می‌دادند می‌نویسد: «...و به نیشابور داعی آنان که او را شعرانی می‌گفتند برخاست و به روزگار ابوبکر بنحجاج که فرمانروای آن شهر بود، کشته شد. شعرانی حسین بن علی مروزی را جانشین خود ساخت و او پس از وی مردم را به آن کیش می‌خواند و پس از او محمد بن احمد النسفی و ابو یعقوب السجزی که او را «بندانه» می‌گفتند به دعوت مردم ماوراءالنهر برخاستند و نسفی المحصول و ابو یعقوب کتاب اساس الدعوه و کتاب تأویل الشرایع و کتاب کشف الاسرار را برای ایشان بنوشت و نسفی و ابویعقوب در بدآموزی خود کشته شدند.» (۱)

در خصوص این که آیا نسفی سجستانی از دولت فاطمی حمایت می‌کرد، پل ای. واکر می‌نویسد: «ابوحاتم رازی و نسفی هر دو قرمطی بودند، هیچ یک از دولت فاطمیان حمایت نمی‌کردند اما سجستانی پشتیبان فاطمیان بود. یک تجربه و تحلیل متنی شدیداً اینگونه به ذهن می‌آورد که معزالدین الله سبب تغییر

عقیده سجستانی و بازآوردن او به جریان اصلی نهضت بوده است.

اگر چنین باشد، سجستانی نیز در اصل، مانند پیشینیان خود در ایران، یک اسماعیلی قرمطی بوده است. اینان معتقد بودند که امامت با محمد بن اسماعیل، نواده امام جعفر صادق(ع)، به پایان رسیده است. عنوان باقی‌مانده چند کتاب سجستانی، از جمله کتابی که وی در دفاع از نسفی نوشته است گواه بر آثاری از سجستانی در این زمینه هستند، این آثار اکنون موجود نیستند، بهترین توضیحی که در این باره می‌توان داد این است که این آثار متعلق به دوره قدیمی‌تری از زندگی او هستند، به دوره‌ای که وی هنوز نهضت فاطمیان را نپذیرفته بود. به هر تقدیر در حال حاضر، چیزی به یقین در این باره نمی‌توان گفت.» (۲)

اما نظر زرین کوب این است که حداقل نسفی با القائم امام فاطمی ارتباط داشته است او می‌نویسد: «در این میان دعوت باطنی‌ها در دربار بخارا پنهانی توسعه می‌یافت و عده‌ای از ندیمان و اعیان دولت تمایلی به تبلیغات باطنی، که گویند حسین مرورودی در خراسان شروع کرده بود، و محمد بن احمد نخشبی آن را در ماوراءالنهر ادامه می‌داد، نشان می‌دادند. مرورودی که یک بار در وزارت ابوعبدالله جیهانی به زندان افتاده بود و به وساطت ابوالفضل بلعمی نجات هم یافته بود، بعدها که چون خود امیر به دعوت باطنی علاقه پیدا کرد، ناچار شد خونبهای مرورودی را که در زندان بخارا مرده بود، به محمد بن احمد نخشبی بپردازد که پرداخت، و مبلغی بود کرامند. نخشبی هم مدعی شد که آن را به مغرب نزد امام فاطمی القائم، خواهد فرستاد و بدین‌گونه امیر بخارا در سالهای آخر عمر خواه ناخواه با امام فاطمی تونس- که بعدها خلافت فاطمی مصر به وسیله اخلاف او در قاهره به وجود آمد- به نحوی ارتباط یافت.» (۳)

ابن ندیم این ماجرا را در الفهرست بدین صورت گزارش می‌دهد، «عبیدالله در سال سی و هفت ابوسعید شعرانی را به خراسان روانه کرده و او با تظاهر به شیعه بودن، سرکردگان قشونی را درباره خود به اشتباه انداخته، و بسیاری از مردمان را فریب داد. و پس از آنکه از دنیا رفت، حسین بن علی مروزی جانشین او گردید، و در کار خود توانایی پیدا کرد، و نصر بن احمد او را به زندان افکند و در زندان وفات یافت، نسفی جای او را گرفته، و نصر بن احمد را فریب داده، و او را از پیروان خود نمود. و یکصد و نوزده دینار، که صد دینار معادل هزار دینار بود، خونبهای مروزی را از وی گرفت، چنین وانمود کرد که آن را برای صاحب مغرب که قائم به امر است، می‌فرستد. نصر بیمار و بستری گردیده و از پذیرش درخواست نسفی پشیمان شد و این پشیمانی را به همه گفت، و وفات یافت. نوح بن نصر فقها را جمع نمود و نسفی را در آن مجلس حاضر کرده و آنان با وی مناظره نمودند، و وی را مفتضح و رسوا ساختند، و نوح چهار دینار از آن پول را

پس گرفت. و نسفی و دعوات او، و بزرگان و سردارانش که داخل در دعوت او شده بودند، کشته و به کلی نابودشان کرد.» (۴)

گرایش امیر سامانی به اسماعیلیان باعث دو دستگی در دربار سامانیان گردیده که به واکنش شدید اهالی سنت نسبت به اسماعیلیان منجر گردید.

«پس از درگذشت حسین بن علی مرورودی، احمد نسفی (نخشی) بسیاری از مردم خراسان را به مذهب اسماعیلی در می آورد. او یکی از سران باطنی که از ری گریخته بود و به خراسان آمده و به پسر سواده معروف بود، به جای خویش در خراسان گذاشت و به ماوراءالنهر رفت، وی ابتدا در بخارا اقامت کرد. چون کارش ثمری نداشت، به نخشب رفت. در آنجا وی موفق می شود بوبکر نخشی یکی از ندیمان امیر نصر سامانی را به مذهب خود درآورد و از طریق او اشعث دبیر خاص امیر سامانی نیز اسماعیلی می شود. آنان همچنین بومنصور چغانی که عارض سپاه سامانی بود و آیتاش حاجب خاص امیر را به مذهب خویش در می آورد.

با دعوت این اشخاص که از پایگاه اجتماعی بالایی برخوردار بودند، محمد نخشی به بخارا باز می گردد و به تدریج رئیس بخارا، و جمعی از دهقانان و بازرگانان را به مذهب خویش در می آورد.» (۵)

نخشی چون طرفداران خود را در دربار سامانی افزون دید، تصمیم گرفت امیر نصر را هم به کیش خویش درآورد. و چون طرفداران او در دربار سامانی افزون گشتند، «در جمله کار او به جایی رسید که نصرین احمد را دعوت کرد و محمد نخشی بدین چنان مستولی گشت که آن پادشاه آن کردی که او گفتی، و کار نخشی بدین جا رسید که دعوت آشکارا کرد، و هر که از نزدیکان پادشاه بودند، نصرت او کردند.» (۶)

این اقدامات موجب واکنش علمای سنی و ترکان و سران لشکر سامانی شد. و آنان تصمیم به از میان بردن امیر سامانی می گیرند. سران سپاه در اجرای این هدف، ضیافتی ترتیب می دهند؛ اما طرح توطئه توسط فردی به اطلاع فرزند امیر نصر، نوح می رسد و او فوراً پدر را از واقعه باخبر می سازد و توطئه سرکوب می شود. به دنبال سرکوبی توطئه، «امیر نصر نیز ناچار از امارت کناره گیری می کند و فرزندش نوح بر امور مملکت ریاست می یابد.» (۷)

«در رجب/ مارچ این سال (۳۳۱ هـ.ق) سعید نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی، فرمانروایی خراسان و ماوراءالنهر به بیماری سل از پای درآمد.» (۸)

با روی کار آمدن امیرنوح (۳۳۱-۳۴۲ هـ.ق) سرکوب و کشتار اسماعیلیان شروع شد و در زمانی اندک

«چنان شد که در ماوراءالنهر و خراسان، یکی از ایشان نماندند و آنکه ماند در آشکار نبارست آمد و این مذهب پوشیده بماند.» (۹)

البته نمی‌توان گفته‌خواجه در بارهٔ نابودی اسماعیل باور داشت زیرا در دوره بعد یعنی غزنویان یکی از بهانه‌های محمود در لشکرکشی به خوارزم (۴۰۷هـ.ق) رواج مذهب قرمطیان یا اسماعیلیان در سرزمین و پایتخت آنجا، گرگانج بود. عنصری دلیل حمله به گرگانج را در بیتی چنین آورده است:

«ز آنکه تربت گرگانج و کوی و برزن او مقام قرمطیان بود معدن کفار» (۱۱)

و از طرفی دیگر حدود نیم قرن پس از این وقایع که از زمان نصر بن احمد می‌گذرد، «طغیان ابوعلی سیمجوری سپهسالار سامانیان بر ضد امیر نوح بن منصور (۳۶۵-۳۸۷هـ.ق) مسئله پیوستن وی به خلفای فاطمی مطرح شد.» (۱۲) هر چند این مسئله در منابع معاصر آن دوره مانند تاریخ بیهقی، تاریخ گردیزی، و تاریخ یمنی ذکر نشده است، اما در منابع عصر مغول و بعد از آن، از پیوستن ابوعلی سیمجوری و نصر بن احمد سامانی یاد گردید.

رشیدالدین فضل‌الله درخصوص پیوستن حسن صباح از قول او در مورد ماجرای سیمجوری و نصر آورده است: «و در عهد سلطان محمود، ابوعلی سیمجوری و جماعتی انبوه آن را گرفته بود و او نصر بن احمد سامانی و جماعتی بزرگان حضرت بخارا این عقیدت قبول کرده بودند.» (۱۳) همین مطلب را حافظ‌ابرو و کاشانی نیز بیان کرده‌اند اما جوینی در ابتدای حمله دوم مغول به رهبر هلاکو به همراه وی در نابودی اسماعیلیان شرکت داشته و دشمنی خاصی با آنان دارد. در کتاب جهانگشای خود درباره ماجرای اسماعیلی شدن نصر بن احمد و گرایش ابوعلی سیمجوری مطلبی ارائه نمی‌کند.

مشکل است با توجه به کمبود منابع اولیه، راجع به داستان‌های مطرح در سیاست‌نامه‌خواجه صحبت کرد همانطوری که در ابتدا گفته شد تاریخ بخارا و تاریخ بیهقی و تاریخی گردیزی که از منابع بسیار مهم این دوران محسوب می‌شوند، در این باره سکوت نموده‌اند و بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق در مذاهب اسلامی، فقط اشاره به شخصیت‌های اسماعیلی (قرمطی) نظیر حسین مروودی، احمد نسفی (نخشیبی) نموده که آنان بر اثر اقدامات خود توسط حکومت وقت به قتل می‌رساند.

بار تاریخی سیاست‌نامه بسیار اندک است. کتاب خواجه در ردیف کتب اندرز نامه‌ها و سیاست‌نامه قرار می‌گیرد و باید با احتیاط با مطالب آن برخورد کرد ولی باید توجه به این مسائل داشته که سازمان دعوت اسماعیلیان تلاش فراوان برای جذب زمامداران انجام می‌دادند، نمونه بارز آن تلاش برای جذب سلطان محمود

غزنوی می‌باشد فاطمیان با اعزام سفیری به دربار او، خواهان برقراری ارتباط بین خود و غزنویان بودند. در پایان این قسمت نباید فعالیت اسماعیلیان در ماوراءالنهر نادیده گرفت. با توجه به اینکه نصر بن احمد در ۳۰۱ هـ-ق زمامدار می‌شود، و تأسیس خلافت فاطمی ۲۹۷ هـ-ق است. این دوران هم زمان با یک دیگرند. اما منابع اطلاعات اندکی راجع به فعالیت اسماعیلیان در این زمان ارائه می‌دهند. اطلاعاتی که خواجه نظام الملک در انتهای دوره زمامداری نصر یعنی سال ۳۳۱ هـ-ق ارائه کرده چندان مورد اعتماد محققین نیست. اما از شواهد اینطور بر می‌آید، سازمان دعوت اسماعیلیان، نه تنها در ماوراءالنهر و به گفته عنصری گرگانج بلکه در مولتان، شمال ایران، سرزمین فارس با شور و علاقه به دعوت خود ادامه می‌دادند.

روابط فاطمیان با غزنویان

بر خلاف دوره سامانی، منابع راجع رفتارهای محمود غزنوی سیاست و مشی این سلسله در قبال اسماعیلیان مطالب قابل توجهی دارند. این مطلب در چارچوب اقدامات قهرآمیز محمود علیه اسماعیلیان، اعزام سفیر از سوی فاطمیان به دربار غزنوی و اوج آن اعدام حسنک‌وزیر به جرم قرمطی‌بودن و ارتباط داشتن با خلفای فاطمی در زمان مسعود است.

محمود در طول زمامداری خود رفتاری بسیار خشن علیه اسماعیلیان دارد. او به شدت به سرکوب اسماعیلیان می‌پردازد. در مقابل این اقدامات فعالیت تبلیغاتی کیش اسماعیلیه شدت یافته و آنان موفق می‌شوند. در مولتان دولتی را بنیان نهند.

رواج مذهب اسماعیلیه در مولتان برای محمود که قصد تاخت و تاز و غارتگری تا عمق خاک هندوستان را داشت خطر بزرگی محسوب می‌گردید و شاید ترس محمود از این بود که با قدرت‌گیری فاطمیان در این نواحی، ارتباط او با هند قطع گردد. این اثیر درباره علت حمله محمود به مولتان می‌نویسد:

«...و علت آن (یعنی فتح مولتان)، این بود که به وی خبر دادند، ابوالفتوح حکمران آنجا اعتقادش فاسد شده (حبث اعتقاده) و نسبت الحاد به او دادند، و گفتند که ملت خود را به کیش خویش خوانده و ملت دعوت او را اجابت کرده است. پس یمین‌الدوله بر آن شد که به قصد جهاد بر وی بتازد و او را از دینی که پذیرفته منصرف گرداند.» (۱۴)

گردیزی درباره لشگرکشی اول محمود به مولتان می‌نویسد: «و از غزنین قصد مولتان کرد، و اندیشه کرد چون به راه راست رود، مبادا داود نصر را که امیر مولتان بود خبردار شود و حزم آن بگیرد، به راه مخالف

رفت و اند پال بن جیپال به راه بود، و امیر محمود را راه نداد. پس امیر محمود رحمت‌الله، دست لشکر مطلق کرد تا اندر ولایت اند پال افتاد و همی گرفتند و کشتند و غارت کردند و اند پال بگریخت و اندر کوه‌های کشمیر رفت و امیر محمود به راه هندوستان به مولتان رسید و هفت روز آن شهر را حصار کرد تا مردم در میان آمدند و صلح کردند که هر سال بیست بار هزار هزار درم بدهد و از ولایت مولتان، و بدین قرار افتاد، و امیر بازگشت و این اندر سنه ست و تسعین (و ثلثمائه) بود.» (۱۵)

محمود مجدداً به مولتان لشکر کشید و این بار آنجا را فتح کرد. او در آنجا با اسماعیلیان (قرامطه) به شدت برخورد می‌کند: «و چون سنه احدی و اربعمائه اندر آمد، از غزنین قصد مولتان کرد، و آنجا رفت و باقی که از ولایت مولتان مانده بود، تمامی بگرفت و قرامطه که آنجا بودند، بیشتر از ایشان بگرفت، و بعضی را بکشت و بعضی را دست برید و نکال کرد. و بعضی را به قلعه‌ها بازداشت، تا هم اندران جای‌ها بمردند.» (۱۶)

فعالیت اسماعیلیه بعد از این ماجراها همچنان در مولتان ادامه داشت و بعد از محمود، مسعود دوبار به مولتان لشکر کشید. «یکی در سال ۴۲۵ هـ ق و دیگری پس از جنگ دندانقان بود و چون (امیر) به هیپان رسید، آنجا مقام کرد، و امیر محمود را رحمت‌الله علیه با دو هزار سوار سوی مولتان فرستاده و امیر ایزدیار را سوی کوهپایه، غزنین فرستاد که آنجا افغانان عاصیان بودند.» (۱۷)

اما مهم‌ترین حادثه در روابط غزنویان با فاطمیان فرستادن سفیر از سوی خلیفه فاطمی به دربار غزنوی بود و تاهرتی به سفارتی به سوی غزنین رفت. این مطلب از این رو قابل توجه است که منابع اطلاعات زیادی راجع به این موضوع ارائه می‌دهند، روابط خلافت فاطمیان و حکومت غزنویان را روشن می‌کنند و نیز اطلاعات زیاد راجع وضع اسماعیلیان خراسان (قرامطه) به دست می‌دهند «و اندر سنه ثلث و اربع مائه غرجهستان را بگشاد، و شار شاه عربستان را بیاورد و بند کرد... و هم اندرین سال رسول عزیز مصر آمد، (۴۰۳ هـ ق) او را تاهرتی گفتندی، و چون نزدیک خراسان رسید فقها و اهل علم گفتند که این رسول به دعوت عزیز مصر همی آید و بر مذهب باطنیان است. چون محمود این خبر بشنید، نیز مر آن رسول را پیش خویش نگذاشت و بفرمود، تا او را به حسن بن طاهر بن مسلم العلوی سپردند. و حسن تاهرتی را به دست خویش گردن بزد به شهر بست.» (۱۸)

عتبی در این باره تفصیل بیشتری ارائه می‌دهد و مطالب جالبی به گفته‌های گردیزی اضافه می‌کند. او می‌نویسد: «بسماع او رسانیدند که در میان جمعی حادث شده‌اند و با صاحب مصر امتناع می‌کنند و

اگرچه ظاهر دعوت ایشان رفض است، کلمه باطل و کفر محض است، و از ذات خویش نص تنزیل را تاویلی چند می‌نهند که موجب عدم قواعد دین و رفع معاهد یقین است؛ و در ابطال معالم شرع و نقض مرایر دین می‌کوشند از شریعت و قضایای طریقت امراض می‌نمایند. جاسوسان را برگماشت و از مواضع و مجامع ایشان تجسس کرد.

مردی به دست آوردند که سفیر بود. میان ایشان و مقتدای ایشان، و همه را به اسماء و سیما می‌شناخت و در زیر عذبه تعذیب جمعی را به دست باز داد. از اماکن و مساکن متفرق و شهرهای مختلف همه را به درگاه آوردند و بر درخت برگشودند و سنگسار کردند، و طائفه ایشان را تتبع کرد تا همه را نیست گردانید و سیاست فرمود... و در اثناء این حال از دیار عراق مردی برخاست که با شجره علویان انتما می‌کرد و چنان می‌نمود که به رسالت از صاحب مصر پیش سلطان می‌رود، و نامه‌ای مسطور و حملی موفور به حضرت او می‌رساند و تا نیشابور بیامد و به سبب نسب و صلف شرف مباحثات می‌نمود، و ادلا و مفاخرت می‌کرد. او را به نیشابور موقوف کردند... چون تاهرتی به رسالت آمد شریف حسن زبان و قیمت درو کشید و او را از انتساب با دوحه رسالت و شجره نبوت نفی کرد و به اباحت خون او فتوی کرد. و سلطان حکم تاهرتی با حسن انداخت و سید حسن او را بکشت و از امیرالمؤمنین القادر بالله درباب تاهرتی مثال رسیده بود و سیاست او تعصب و تصلب دین و تمثیل و تشکیل او اشارت رفته، و چون خبر قتل او به بغداد رسید و صلابت دین سلطان معلوم شد و زبان اصحاب اغراض و عدل عذال بسته گشت، امیرالمؤمنین آن را با حماد مقرون داشت،» (۱۹)

از سخنان عتبی معلوم است که سلطان به مسائل مذهبی علاقه‌مند بود و توجه خاصی در کشتار اسماعیلیان از خود به خرج می‌داد. این مسائل به سیاست محمود در جلب قلوب عباسیان بر می‌گردد. حال غزنویان ریشه و مشروعیتی جز تأیید خلافت نداشتند لذا به عنوان حافظان اسلام در ظاهر اجرای اراده خلفای عباسی که مظهر دین و سنت بودند بر عهده می‌گرفتند تا از این راه کسب مشروعیت کنند.

فاطمیان در مرحله بعد مجدداً سعی کردند، ارتباط با دولت غزنوی برقرار کنند. البته دلیل این که خلفای فاطمی به جد خواستار روابط با غزنویان بودند می‌توان علت آن را براندازی خلافت بغداد را عنوان کرد و ضمن اینکه منطقه ماوراءالنهر و خراسان بزرگ مستعد پذیرش دعوت شیعه بودند. اما این اتحاد سودی برای سلطان محمود و غزنویان در بر نداشت زیرا هدف آنان هند و فتوحات در آن و کسب غنائم بود و با توجه به نارضایتی عمومی مردم و نداشتن پایگاه در اجتماع آنان ناچار بودند با توجه به اکثریت سنی جامعه

از خلفای عباسی پیروی کنند.

بیهقی که خود شاهد ماجرای اعدام حسن بن محمد المیکایل معروف به «امیر حسنک»، (حسنگ وزیر) آخرین وزیر سلطان محمود به دست جانشین وی سلطان مسعود بود. علت اعدام حسنگ اتهام ارتباط داشتن با خلفاء فاطمی مصر و قرمطی بودند و می‌داند. بیهقی در باب اتهام حسنگ‌وزیر می‌نویسد: «و معتمد عبدوس گفت روزی پس از مرگ حسنگ از استادم شنودم که امیر بوسهل را گفت حتی و عذری باید کشتن این مرد را؛ بوسهل گفت حجت بزرگتر که مرد قرمطی است و خلعت مصریان است تا امیرالمومنین القادر بالله بیازرد.» (۲۰)

و دلیل این اتهام باز می‌گردد به دوره محمود و طرح فاطمیان در برقراری ارتباط با غزنویان. بیهقی این ماجرا را چنین بیان می‌کند: «...و پس از این مجلس کرد با استادم. او حکایت کرد که در آن خلوت چه رفت، گفت امیر پرسید مرا از حدیث حسنگ، پس از آن از حدیث خلیفه، و گفت چه گویی در دین و اعتقاد این مرد و خلعت شدن از مصریان؟ من در ایستادم و رفتن به حج تا آن‌گاه که از مدینه بوادی القری بازگشت بر راه شام، و خلعت مصر بگرفت، و ضرورت شدن و از موصل راه گردانیدن و به بغداد باز نشدن، و خلیفه را بدل آمدن که مگر امیر محمود فرموده است، همه به تمامی شرح کردم. امیر گفت پس از حسنگ در این باب چه گناه بوده است که اگر راه بادیه آمدی در خون آن همه خلق شدی؟ گفتم چنین بود ولیکن خلیفه را چند گونه صورت کردند تا نیک آزار گرفت و از جای ببند و حسنگ را قرمطی خواند و در این معنی مکاتبات و آمد و شد بوده است، امیر ماضی چنانچه لجوجی و صجرت وی بود یک روز گفت: بدین خلیفه خرف شده بیاید نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام و در همه جهان و قرمطی می‌جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بر دار می‌کشند، و اگر مرا درست شدی که حسنگ قرمطی است خبر به امیرالمؤمنین رسیدی که در باب وی چه رفتی. وی را من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من برابر است، و اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم.» (۲۱)

در هر حال جواب فاطمی به طریق دیگری داده می‌شود. خلعتی که خلیفه فاطمی به وسیله حسنگ برای محمود ارسال داشته بود به بغداد فرستاده شد تا در آنجا سوزانند، اما این موضوع در آینده حسنگ تأثیر بدی گذشته و منتهی به اعدام وی گردید.

در پایان این مبحث تصرف شهرری و خارج کردن حاکمیت آن از دست مجدالدوله و به طور دقیق‌تر از دست آل‌بویه نشان دهنده رفتار وحشیانه محمود با اسماعیلیان است. گردریزی رفتار محمود پس از فتح

شهرری را چنین بیان می‌کند:

«...و چنین خبر آوردند امیر محمود را رحمه‌الله، که اندر شهرری و نواحی آن مردمان باطنی مذهب و قرامطه بسیارند بفرمود تا کسانی را که بدان مذهب متهم بودند، حاضر کردند (و) سنگریز کردند. و بسیار کس از اهل آن مذهب بکشت و بعضی را بیست و سوی خراسان فرستاد تا مردن اندر قلعه‌ها و حبس‌های او بودند.» (۲۲)

ارتباط گرفتن فاطمیان با غزنویان به ثمر نرسید و این ماجرا نیز به مانند جلب سامانیان شکست دیگری برای دیپلماسی و روابط فاطمیان محسوب می‌گردد. تاریخ بیهقی از توطئه حمله به مصر توسط غزنویان خبر می‌دهد. این قضیه را دستگاه خلافت مورد تأیید قرار می‌دهد. بیهقی در باره سفارت ابوبکر محمد بن محمد السلیمانی الطوسی و نیاث مسعود که سیاست دستگاه سلطنت غزنوی در قبال فاطمیان است می‌نویسد: «...و وی سلیمانی است باز آید بدین کار و با وی خلعتی باشد از حسن رأی امیرالمؤمنین که مانند آن به هیچ روزگار کس را نبوده است و دستور دهد تا از جانب سیستان قصد کرمان کرده آید و از جانب مکران قصد عمان، و قرامطه را برانداخته شود؛ و لشکری بی‌اندازه جمع شده است و به زیادت ولایت حاجت است و لشکر را ناچار کار باید کرد، اگر حرمت درگاه خلافت را نبودی ناچار قصد بغداد کرده آمدی تا راه حج گشاده شدی که ما را پدر به ری این کار را ماند و چون وی گذشته شد اگر ما را حاجتمند نکردی سوی خراسان بازگشتی به ضرورت امروز به مصر یا شام بودمی؛ و ما را فرزندان کاری در رسیدند و دیگر می‌رسند و ایشان را کار می‌باید فرمود؛ و با آل‌بویه دوستی است و از ایشان جسته نیاید اما باید که ایشان بیدارتر باشند و جاه حضرت خلافت را به جای خویش باز برند و راه حج را گشاده کنند.» (۲۳)

ظاهراً خلیفه نسبت به نیاث مسعود اظهار میل و علاقه می‌کند زیرا چندی بعد فرستاده خلیفه مجدداً به دربار مسعود وارد می‌گردد. هدایایی که عبارت بودند از لواء، منشور، تاج و کمر و جامه‌های دوخته فاخر به او ارزانی می‌کند و ملک مسعود را تأیید می‌کند. در مراسم باشکوهی سفیر خلیفه شمشیر بر می‌کشد و می‌گوید: «زناقه و قرامطه را باید انداخت و سنت پدر یمین‌الدوله والدین در این باب نگاه داشت و به قوت این تیغ مملکت‌های دیگر که در دست مخالفان است بگرفت و اینهمه در آن مجلس به من تسلیم کردند، و امروز پیش آوردند تا آنچه رأی سلطان اقتضاء کند در این باب بفرماید.» (۲۴)

سلطان مسعود غزنوی در نظر داشت که مقاصد پدر را پی‌گیری کند. شاهد این مدعا اظهارات به سفیر خلیفه عباسی است وی ظاهراً اجازه می‌خواست به ممالک تحت نفوذ قرمطیان در خلیج فارس (بحرین)

حمله کند و این کار را ضرورت می‌دانست تا بتواند ملک خود را بست دهد و سپاهیان خود را سیر کند. ضمناً از گفته‌های مسعود بر می‌آید جهت قدرت‌نمایی ظاهراً برای گشودن راه حج و در واقع تهدید برای دستگاه خلافت و آل بویه در بغداد این سخنان را مطرح کرد.

البته نه محمود و نه مسعود موفق نشدند راه حج را بگشایند، یعنی بغداد را تصرف کنند و در مصر و شام باشند، زیرا با توجه به اغتشاشات داخلی و دو دستگی در دربار و هجوم سلاجقه به غزنویان و در بدنبال آن قتل مسعود عملاً سیاست آنان در مهار کردن و نابودی فاطمیان عقیم می‌ماند و کار مقابله با آنان بر عهده سلاجقه قرار می‌گیرد.

روابط فاطمیان با آل بویه

«غیبت کبری که از سال ۳۲۹ هـ ق شروع کرده و تا وقتی که خدا بخواهد ادامه خواهد یافت» (۲۵) این کلام علامه طباطبائی در مورد غیبت امام دوازدهم شیعیان اثنی عشری است این امام در قرن چهارم هجری بنا به اعتقاد پیروانشان غیبت نموده‌اند، قرن چهارم قرن بسیار مهم در تاریخ تشیع است. در این قرن شاهد اوج‌گیری دولت‌های شیعه هستیم از مهم‌ترین مسائل این قرن، که تا نیم اول قرن پنجم هجری ادامه داشت، روابط بین دو دولت شیعه در جهان اسلام یعنی خلافت فاطمیان و آل بویه است. فاطمیان بر غرب جهان اسلام حاکم گردیدند و آل بویه بر عراق و ایران تا مرزهای خراسان بزرگ مسلط شدند.

«ابوالحسن علی یکی از فرزندان ابوشجاع بویه بن فناخسرو بود. بویه خود را از اعقاب سلاطین قدیم ایران می‌شمرد و غیر از علی دو پسر دیگر داشت به نام ابوعلی حسن و ابوالحسین احمد. بعد از آن که کار این سه برادر بالا گرفت، احمد بر بغداد مسلط شد. علی لقب عمادالدوله و حسن لقب رکن‌الدوله احمد و احمد لقب معزالدوله یافت.» (۲۶)

معزالدوله بر اثر اوضاع آشفته بغداد به آن سوی لشکر کشید و پس از تسلط بر آنجا خلیفه مستکفی را از قدرت خلع و المطیع را به خلافت رساند.

«معزالدوله در یازدهم جمادی‌الاولی ۳۳۴ هـ ق / بیستم دسامبر به بغداد رسید و در باب شماسیه فرود آمد و فردای آن روز نزد خلیفه رفت و دست او به بیعت فشرد و مستکفی برای او سوگند یاد کرد... در بیست و دوم جمادی‌الآخر / اول فوریه این سال مستکفی بالله برکنار شد. خلافت مستکفی یک سال و

چهار ماه پایید. توزون و ابن شیرزاد همواره در کارهای او چیره بودند. چون دست مطیع‌الله به بیعت فشردند، مستکفی را بدو سپردند و او چشم مستکفی درآورد و نایب‌نایش ساخت و مستکفی تا ربیع‌الاول ۳۳۸هـ.ق/ آگوست ۹۲۹ م. همچنان در زندان بود تا بمرد.» (۲۷)

با این اقدام معزالدوله، خلافت تا یک قرن مفهوم خود را از دست داد و آل‌بویه بر سراسر قلمروی اصلی خلافت در عراق سلطه پیدا کردند.

از سوی دیگر ضعف خلافت عباسی به فاطمیان این فرصت را داد که آنان قلمروی حکومت خود را از تونس به سوی مصر و آن‌گاه سرتاسر سوریه گسترش دهند و بغداد را به مخاطره بیندازند. آل‌بویه ناچار در برابر جهان‌جویی فاطمیان ایستادگی کردند و با فاطمیان وارد جنگ و ستیز شدند.

بعد از مرگ معزالدوله فرزندش عزالدوله بختیار جانشین وی گردید. «چون معزالدوله بمرد، پسرش عزالدوله بر اورنگ پدر پشت زد.» (۲۸) او کسی است که در شورش قرامطه علیه حاکمیت فاطمی در دمشق به آنان کمک مالی می‌کند. «در آن هنگام حسین بن احمد بن بهرام قرامطی پیشوای آنها بود. او پیکی نزد عزالدوله بختیار فرستاد و از او یاری مالی و جنگ‌افزار بخواست. عزالدوله نیز پذیرفت و قرار بر آن شد که چون در راه شام به کوفه رسیدند، جنگ‌افزار و پول بدیشان رسد و چون به کوفه رسیدند، جنگ‌افزار و پول را دریافتند و رو سوی دمشق نهادند.» (۲۹)

دلیل اقدامات آل‌بویه علیه فاطمیان چیست؟ «البته امری که باید در یاد داشت، آل‌بویه با وجود اعتقاد تشیع و آزار اهل سنت چون غلبه فاطمیین را بر بغداد سبب زوال قدرت خود می‌شمردند، از نفوذ آنان در عراق جلوگیری می‌کردند و مخصوصاً قرامطه را برضد آنان تحریک می‌نمودند تا مانعی برای پیشرفت آنان به جانب عراق باشند. لیکن خلفای فاطمی از جلب آل‌بویه مایوس نمی‌شدند چنان‌که مثلاً به خدمت عضدالدوله چندین رسول و مبلغ فرستادند تا او را به خود متمایل سازند لیکن عضدالدوله در اواخر عهد خود تصمیم گرفته بود که مصر را فتح کند و خلافت فاطمی را از میان ببرد و تجهیزاتی نیز به این قصد تهیه کرد و مجلسی هم برای انکار نسب خلفای فاطمی از کبار علویین ترتیب داد و با این عمل ترتیب مجالس و محاضری در قرن پنجم برای انکار انتساب عبیدین به علی و فاطمه از طرف خلفای عباسی معمول شد.» (۳۰)

آل‌بویه با تصرف بغداد موفق می‌شوند بر دستگاه خلافت عباسی مسلط گردند، این سلطه تا آنجا پیش می‌رود که دیگر چیزی برای خلفای بنی‌عباس باقی نمی‌ماند و آنان زیر سلطه کامل آل‌بویه قرار گرفته‌اند. ابن اثیر می‌نویسد: «کار خلافت سرنگونی پیش‌تر یافت و دیگر برای خلفا چیزی نمانده بود؛ زیرا پیش‌تر

بدیشان مراجعه می‌شد و فرمان آنها در انجام یافتن کارها خواسته می‌شد و اندکی از حرمت همچنان بود، لیک به روزگار معزالدوله این‌ها همه از میان رفت تا آنجا که دیگر خلیفه، وزیر نداشت و تنها دبیری برای او بود.» (۳۱)

حال پس از این موفقیت آنان با دستگاه سلطه‌جوی فاطمیان روبرو شدند در صورتی که با زیر سیطره بردن خلیفه عباسی، قدرت از آن آنان بود و چه دلیلی داشت که شیعیان زیدیه آل‌بویه اطاعت خلافت فاطمی را بگردن بگیرند. آل‌بویه به منظور رویارویی با فاطمیان، دو سیاست در پیش می‌گیرد: آنان قرامطه را در مقابل فاطمیان تقویت می‌کنند تا مانع سلطه‌جویی فاطمیان شوند. چنانکه در ماجرای عزالدوله بختیار، نمونه‌ای از آن را یاد کردیم و دومین حرکت آل‌بویه پناه بردن به دامن مذهب شیعه اثنی‌عشری بود و همان‌طوری که در ابتدای این مبحث گفته‌ایم امام دوازدهم در اوایل قرن چهارم مقارن با قدرت‌گیری آل‌بویه، غیبت کبری را آغاز می‌کند و با انتخاب این مذهب توسط آل‌بویه آنان سنگر مطمئنی در برابر سلطه‌جویی فاطمیان برای خود می‌یابند.

اما فاطمیان همان‌طوری که گفته شد دست از دعوت آل‌بویه به سوی خود بر نمی‌دارند. در سال ۳۶۹ هـ ق سفیر را به نزد آنان می‌فرستد: «در این سال فرستادگانی از جانب العزیز بالله، خداوندگار مصر، نزد عضدالدوله رسید و نامه‌های عزیز بدو رسید.» (۳۲) اما از این سفارت نتیجه خاصی برای فاطمیان حاصل نیامد.

با مرگ عضدالدوله خاندان آل‌بویه دچار چنددستگی و تفرقه می‌شوند و این حالت تا زمان آمدن سلجوقیان ادامه پیدا می‌کند هر چند فاطمیان دست به تبلیغات گسترده در قلمرو آل‌بویه می‌زنند؛ ولی در تغییر رفتار آل‌بویه نسبت به خلفای فاطمی تغییر ایجاد نمی‌گردد؛ تا اینکه سلاجقه به سوی عراق می‌آیند و سردار آل‌بویه بساسیری تمایل به سوی خلفای فاطمی مصر پیدا می‌کند و او خطبه به نام خلفا در بغداد می‌خواند این عمل وی بیش از یکسال طول نمی‌کشد و با بازگشت سپاه سلجوقی اوضاع نه به نفع خلفای فاطمی بلکه به نفع عباسیان و جهان سنت دگرگون می‌گردد.

روابط فاطمیان با خلافت عباسیان و سلطنت سلاجقه

مهم‌ترین نکته در روابط خارجی فاطمیان این بود که آنان به عنوان مدعیان خلافت عباسی در مقابل آن دستگاه خلافت قرار گرفته بودند. اگر بخواهیم مابین خلافت امویان و عباسیان ارجحیتی را در بر اندازی این دو دستگاه خلافتی برای فاطمیان در نظر بگیریم، این عباسیان هستند که در ارجحیت قرار دارند. آنان به عنوان غاصبان حق امامان شیعه در درجه اول برای براندازی و نابودی قرار داشته‌اند.

در مورد علت خصومت فاطمیان با امویان باید گفت این خود خلفای فاطمیان بودند که با شکل‌گیری خود موجبات وحشت امویان را فراهم ساخته و در تقابل با فاطمیان، امارت اموی در اندلس به خلافت تبدیل گردید. با این حال فاطمیان در طول خلافت خود شاهد اضمحلال دستگاه خلافت امویان اندلس بودند. دیدار سفیر بیزانس با المعز این خلیفه نیات خلافت فاطمیان را در برابر عباسیان مطرح می‌کند و به این خواسته‌ها یعنی حضور فاطمیان در بغداد و نابودی عباسیان در دوره المستنصر بالله جامه عمل می‌پوشاند. توسط بساسیری در بغداد یک سال خطبه برای خلفای فاطمی ایراد می‌گردد؛ اما با آمدن سلجوقیان ورق پیروزی به نفع عباسیان باز گشت. قدرت‌یابی سلاجقه باعث سرنگونی آل بویه و براندازی نفوذ خلفای فاطمی در سرزمین‌های پیرامونی بغداد شد. سلاجقه راه شام و مرزهای مصر را در پیش می‌گیرند این عمل به یک قرن تسلط شیعیان بر جهان اسلام خاتمه می‌دهد.

روابط خلافت فاطمی با خلافت عباسی و سلطنت سلجوقی به عنوان حامیان قدرتمند سلاجقه شامل دو مرحله است. مرحله اول از به وجود آمدن خلافت فاطمیان تا قدرت‌گیری سلاجقه است که در این مرحله عباسیان و حکومت‌های حامی آنان مانند؛ سامانیان، غزنویان، آل بویه، اغالبه، اخشیدیان با فاطمیان مواجه هستند.

مرحله دوم روابط خارجی فاطمیان با خلافت عباسی را می‌توان دوره روابط فاطمیان و سلاجقه نامید زیرا عباسیان در این مرحله حامیان ایدئولوژیکی و مذهبی سلاجقه بودند. و سلاجقه با دستگاه نظامی خود که زیر نظر سلاطین سلجوقی قرار داشت به همراه دستگاه دیوانی که یکی از مصادر بزرگ آن خواهی نظام الملک است حامیان خلافت عباسی بودند. فاطمیان برخلاف دوره اول در مقابل اتحادیه خلافت عباسی و سلاجقه قرار گرفتند.

مرحله اول روابط فاطمیان با عباسیان

عباسیان از ابتدای حکومت خود، دشمنانشان را به شدت سرکوب و نابود می‌کردند. از میان دشمنان آنها شیعیان و علویان در درجهٔ اول قرار داشتند. آنان شورش‌های علویان را با شدت و بدتر از امویان به خاک و خون می‌کشیدند. اسماعیلیان که منتسب به فرزند امام جعفر صادق (ع) بودند جزو اهداف اصلی عباسیان برای نابودی قرار داشتند. یکی از مهم‌ترین شورشیان علیه نظام عباسی، عبیدالله المهدی بود، او قبل از اینکه بتواند دولت فاطمیان را در شمال افریقا (تونس فعلی) تأسیس کند به طور مداوم از سوی دستگاه

عباسی جهت نابودی مورد تعقیب قرار گرفته بود.

از همان آغاز فعالیت عبیدالله المهدی او مرتب جای خود را عوض می‌کند، و ناچار می‌گردد، به شمال آفریقا بگریزد. او به سجلماسه پایتخت دولت بنومدرا رفت. اما نامه عامل عباسی زیاده‌الله به البیع مدرار رسید و او عبیدالله را دربند کرد. ابن اثیر می‌نویسد: «حاکم سجلماسه مردی بود که البیع بن مدرار خوانده می‌شد. مهدی به او ارمغان‌ها داد و با او پیوند بنیان نهاد. البیع نیز او را به خود نزدیک کرد و بدو مهر ورزید. در این هنگام نامه زیاده‌الله به او رسید و او را آگاهاند که این مرد همان است که ابوعبیدالله شیعی مردم را به سوی او می‌خواند. البیع مهدی را دستگیر کرد و به زندان افکند او همچنان در زندان بود تا چنانکه خواهد آمد- ابوعبیدالله او را رهاند.» (۳۳)

با رها شدن عبیدالله المهدی دولت فاطمیان شکل می‌گیرد و این دولت پا به عرصه حیات سیاسی جهان اسلام می‌گذارد و روابط خود را به عنوان یک دستگاه خلافتی در تعرض با خلافت عباسی، به صورت خصمانه جهت نابودی عباسیان بنیان می‌نهد.

پس از کشته شدن ابوعبیدالله شیعی، عبیدالله مهدی چند بار کوشش کرد تا حاکمیت دست نشانده عباسیان در مصر را بر افکند، اما موفق به این کار نشد. بعد از مرگ او در سال ۳۲۲ هـ ق پسرش القائم زمام امور را به دست گرفت. وی با شورش ابویزید مواجه می‌شود این شورش تا زمان المنصور خلیفه سوم فاطمی ادامه داشت و توسط وی سرکوب می‌شود. با حاکمیت معز در سال ۳۴۱ هـ ق رودرویی فاطمیان با عباسیان فزونی می‌گیرد.

فاطمیان در زمان این خلافت موفق می‌شوند مصر را تصرف کرده و حاکمیت دست‌نشانده اخشیدیان را در آنجا براندازند و این موفقیت بزرگی برای آنان بود. پیشرفت فاطمیان به سوی سوریه این موفقیت را تکمیل می‌کند. معز در سال ۳۶۵ هـ ق فوت کرد و پسرش العزیز جانشین وی شد. او مشغول توسعه قلمروی خود در شام گردید. وی در سال ۳۸۱ هـ ق در می‌گذرد و پس از وی سه جانشین او الحاکم، الظاهر و المستنصر بالله به حکومت می‌رسند.

«در دوره المستنصر بود که فاطمیان موفق شدند توسط بساسیری بر بغداد مسلط شوند. در بغداد نیز به پایمردی بساسیری از ممالیک آل‌بویه به هنگام انقراض دولتشان و آمدن سلجوقیان به نام المستنصر بالله علوی در بغداد خطبه خواندند.» (۳۴) و «یک سال در بغداد خطبه مصریان کردند.» (۳۵)

اما با آمدن مجدد سلجوقیان ناقوس آغاز زوال و سپس سقوط خلافت فاطمی زده شد. فاطمیان در

تقابل با خلافت عباسی بر سر تسلط بر جهان اسلام دیگر رو به ضعف رفتند. فعالیت آنان چه از طریق مذاکرات سیاسی و دیپلماسی و چه از طریق جنگ رو به افول نهاد، زیرا قدرت سلاجقه به پشتیبانی از عباسیان رو در روی آنان قرار گرفت و سرانجام تمام تلاش‌ها برای رهبری جهان اسلام از سوی آنان به ناکامی منجر شد. مضافاً بر این که صلیبی‌ها نیز به آنان یورش آوردند.

آنان نتوانستند در فعالیت‌های دیپلماسی خود، سامانیان، غزنویان، آل بویه را به سوی خود جلب کنند. هر چند در ابتدای کارشان توانستند حاکمیت‌های اغلبی و اخشیدی را از سر راه خود برچینند، در اواخر دوره آل بویه عباسیان در رابطه با فاطمیان جنگ روانی را آغاز کردند. هدف عباسیان به زیر سوال بردن مشروعیت خلافت فاطمیان بود. «و غرض از این نقل محضری است که بر بطلان نسب ایشان بسته‌اند» (۳۶)

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در باره این محضر نویسی، به بهترین نحو روابط خصمانه عباسیان و فاطمیان را مطرح می‌کند. او می‌نویسد:

«...و این همه روایات و اقوال زغم اهل سنت و جماعت است در انتساب مهدی و غالب ظن آن است که این همه مواضعه عباسیان است و نصب ایشان است؛ از بهر آن که ما را بر ترتیب این اقوال بینی واضح است به آن که می‌دانیم ایشان قصد منصب عباسیان می‌کردند و عباسیان قصد استیصال ایشان و چون با ایشان چیزی به دست نداشتند از سطارت و خطارت رأی و تدبیر ایشان که منزعج و مضطرب گشتند، و چاره دیگر ندانستند مگر آن که در نسب ایشان طعن و لعن کنند تا مسلمانان در مجالس و محافل و انجمن‌ها بازگویند و بر زبان‌ها مقدوح و ملوم و مذموم باشند و بر چشم‌های مردم خوار و ذلیل گردند و رغبت به دعوت ایشان نکنند.» (۳۷)

اما تبلیغات دولت عباسی در تلاش فاطمیان اثری نداشت و با برچیده شدن آل بویه و آمدن سلجوقیان روابط این دو دستگاه خلافت از حالت تبلیغاتی به سوی تخاصم نظامی پیش رفت. در اینجا با آمدن سلجوقیان دوره دوم روابط بغداد در قاهره تحت سیطره سلاجقه بر خلفای عباسی شکل دیگری به خود می‌گیرد.

مرحله دوم روابط خلافت فاطمیان با خلافت عباسی و سلاجقه

«طغرل بک امیرالمؤمنین را از عازنه در ذوالحجه سنه احدی و خمسین و اربعمائه بمقر خلافت و منزل امامت بازآورد.» (۳۸) و این واقعه در ۴۵۱ هـ ق اتفاق افتاد. طغرل در سال ۴۴۵ هـ ق فوت کرد و طغرل

در هنگام مرگ یکی از پسران داود برادر خود به نام سلیمان را که ملقب به آلپ ارسلان است به جانشینی انتخاب کرد.

آلپ ارسلان در جدال با فاطمیان از تمام امکانات سیاسی، مالی و نظامی خود بهره گرفت، از اقدامات آلپ ارسلان می‌توان به قطع خطبه فاطمیان در شهرهای مکه و مدینه اشاره کرد. رشیدالدین فضل‌الله در این باره می‌نویسد: «و در سنه اثنتین و ستین و اربع مائه مکیان خطبه از نام المستنصر بالله با نام القائم] بامر الله [کردند برای آن که آلپ ارسلان ایشان را سی هزار دینار رشوت فرستاد و هر سال به ده هزار دینار موعود کرد و به امیر مدینه مهنا پیغام فرستاد که اگر او نیز خطبه بگرداند، او را هر سال بیست هزار بدهم و سلطان آلپ ارسلان، به راه دیار بکر، به حلب آمد، در سنه خمس و ستین و اربع مائه، و بگرفت و خطبه از نام المستنصر بالله با نام قائم کرد و به بیت المقدس دعوت عباسیان کرد.» (۳۹) بر اثر اقدامات مستنصر مجدداً خطبه در مکه به نام خلیفه فاطمی خوانده شد.

اما این اقدام مستنصر سودی نداشت زیرا «در سنه احدی و ثمانین اربع مائه، ... در مکه باز خطبه مستنصر قطع کردند و به نام المقتدی بالله عباسی خواند.» (۴۰)

آلپ ارسلان در اقدامات نظامی خود امپراتوری بیزانس را شکست داد: «و سلطان بغزای ملک الروم ارمانوس شد ... آلپ ارسلان بملازگرد بدو رسید به دروازه هزار مرد ایشان را بشکست و ارمانوس به دست غلامی گرفتار شد.» (۴۱) و پیش از این فتح محمود صالح حاکم حلب ارتباط خود را با فاطمیان قطع کرد. «و به نام عباسیان خطبه خواند و اظهار طرفداری از آلپ ارسلان کرد.» (۴۲)

در سال ۴۶۳ هـ ق اتسز از طرف سلجوقیان بیت المقدس را فتح کرد. ابن خلدون می‌نویسد: «اتسز پسر اوق الخوارزمی که شامیان او را اقسین می‌گویند و صحیح هما اتسز است، و نامی ترکی است و ابن اثیر اتسز آورده [از امرای سلطان ملک شاه سلجوقی] در سال ۴۶۳ هـ ق رمله را بگشود، آنگاه به سوی دمشق آمد و آن را به باد غارت داد.» (۴۳)

با به قتل رسیدن آلپ ارسلان به توسط کوتوال قلعه به نام یوسف برزی در سال ۴۶۵ هـ ق و حاکمیت سلجوقی به ملک شاه فرزندش منتقل می‌شود و جدال با فاطمیان همچنان ادامه پیدا می‌کند.

«... همواره تا سال ۴۶۸ هـ ق پی‌درپی لشکر به محاصره دمشق می‌آمدند چون معلی از دمشق بگریخت مصامحه اجتماع کردند و انتصار بن یحیی المصودی را بر خود امیر ساختند او را رزین الدوله لقب نهادند. ولی مردم در اثر قحطی و گرانی به جان آمدند و آتسز از قدس بیامد و شهر را در محاصره گرفت

و مردم امان خواستند و تسلیم شدند.

انتصار به قلعه بانایاس فرود آمد و در ماه ذی القعدة، آن نواحی بگرفت و به نام المقتدی بامرالله عباسی خطبه خواند. در سال ۴۶۹ هـ ق اتسز از دمشق به مصر لشکر برد و آنجا را در محاصره گرفت. بدر الجمالی سپاهی از عرب و غیرعرب گرد آورد و به نبرد او رفت. اتسز پس اوق به عزیمت رفت و بسیاری از سپاهیان به قتل رسیدند.» (۴۴)

بدر الجمالی نسبت به اقدامات سلاجقه واکنش نشان می‌دهد و با لشکرکشی به شام در سال ۴۸۲ هـ ق شهر صور را به تصرف درمی‌آورد. با مرگ بدر الجمالی فرزندش افضل به وزارت می‌رسد. او عامل اصلی افتراق بزرگ در خلافت عباسی و به خلافت رساندن مستعلی است. در دوره او نیز روابط خصومت آمیز نظامی بین فاطمیان و سلاجقه ادامه پیدا می‌کند.

«در سال ۴۸۸ هـ ق تاج‌الدوله تتش صاحب شام بمرد. پس از او میان پسرانش رضوان و دقاق خلاف افتاد. دقاق در دمشق بود و رضوان در حلب. رضوان در قلمرو خود به نام المستعلی بالله خطبه خواند ولی پس از چند روز به عباسیان گروید و خطبه به نام ایشان کرد.» (۴۵)

این اوضاع آشفته در سلاجقه ناشی از قتل رئیس دیوانسالاری مستحکم سلجوقی خواجه نظام‌الملک در سال ۴۸۵ هـ ق به دست فدائیان اسماعیلی و مرگ نابهنگام ملک‌شاه سلجوقی بود؛ زیرا با مرگ این دو، اختلافات و تشدد در سلطنت سلجوقی پیش آمده شاید این امر به نفع خلافت فاطمی بود، اما بعد از سلاجقه تهاجم سنگین‌تری به نواحی تحت فرمان فاطمیان صورت می‌گیرد البته این تهاجم نه از طرف حکومت‌های مسلمانان یا امپراتوری بیزانس بلکه این حمله از سوی صلیبیان آغاز می‌شود. یکی از نتایج جنگ‌های صلیبی اضمحلال فاطمیان است.

تلاش فاطمیان پس از دو قرن تلاش به شکست انجامید؛ آنان موفق به جلب نظر حکومت‌های سرزمین‌های شرق خلافت بغداد نشده‌اند و این امر باعث نابودی زحمات فاطمی در جبهه دیپلماسی شد، با آمدن سلجوقیان دوره وارد آمدن ضربات شدید نظامی بر پیکر بی رمق خلافت فاطمی آغاز گردید. و این امر علاوه بر اوضاع پریشان اقتصادی و افتراق بزرگ، دستگاه خلافت را در آستانه اضمحلال قرار داد. نظامیان که حال مصادر تمام امور خلافت فاطمی را در دست گرفته بودند، نه به عنوان دیوانسالاران حافظ خلافت بلکه به عنوان ویرانگران کاخ خلافت فاطمی عمل می‌نمودند. جنگ‌های صلیبی و ظهور صلاح‌الدین ایوبی و روابط با نزاریان آخرین مرحله سقوط فاطمیان را تکمیل می‌کنند.

نتیجه گیری

خلافت فاطمیان اسماعیلی در شمال آفریقا (تونس) در سال ۲۹۷ هـ ق توسط عبیدالله مهدی بنیاد نهاد شد. آنان برای تسلط بر جهان اسلام که تحت حاکمیت خلافت عباسی قرار داشت. از دو ابزار جنگ و دیپلماسی استفاده کردند. در زمان المعز، سردار وی جوهر در سال ۳۵۸ هـ ق مصر را تصرف کرد.

اقدامات فاطمیان پس از تصرف مصر به سوی دیپلماسی پیش رفت هرچند فعالیت داعیان در سرزمین‌های شرقی بخصوص ایران و آسیای میانه قبل از خلافت فاطمی آغاز گردیده بود. اما فاطمیان از این دستگاه تبلیغ برای جذب حکومت‌های شرق خلافت عباسی استفاده کردند. آنان در جذب این حکومت‌ها ناکام ماندند ایشان نتوانستند سامانیان را با توجه به ماجرای نصر بن احمد و ابوعلی سیمجوری و تعداد زیادی از درباریان را که تمایل به مذهب اسماعیلی پیدا کرده بودند جذب خود کنند چون این اقدام با واکنش علما و اکثریت اهل سنت که صاحب قدرت نظامی بودند، مواجه گردید، و اسماعیلیان شدیداً سرکوب شدند.

خلافت فاطمی در جذب حکومت غزنویان کوشش نمود اما سفیر آنان تاهرتی به دستور محمود غزنوی به قتل رسید و در جدال قدرت بین پدربیان و پسران در دستگاه غزنوی حسنک‌وزیر که در سفر حج بر اثر نا امنی جاده‌ها با فاطمیان ارتباط برقرار کرد، به همین بهانه به دار مجازات آویخته شد.

فاطمیان برای جذب آل‌بویه که در ابتدا شیعیان زیدیه بودند، و به نظر می‌رسد با ادعای فاطمیان در جهت حاکمیت بر جهان اسلام مخالفند رو به مذهب امامیه (اثنی عشری) نمودند و خلیفه عباسی را به عنوان بازیچه قدرت در زیر نفوذ خود قرار داده، شکست خوردند.

شورش بسا سبیری سردار آل‌بویه در بغداد که منجر به سلطه یکساله فاطمیان بر آن شهر گردید و بهنام خلفای فاطمی در آنجا خطبه قرائت شد، باید علت آن را در آمدن سلاجقه و نابودی آل‌بویه جستجو کرد.

درباره عباسیان روابط با آن خلافت به عنوان دشمنان اصلی اسماعیلیان از آغاز حرکت تا پایان خلافت فاطمی، تیره بود و حتی بعد از دوره فاطمیان نزاریان ایران در موقعیت‌های مناسبی دو تن از خلفای عباسی را به قتل می‌رساند. عباسیان در اقدامات ضد فاطمی و تحریک حکومت‌های طرفدار خود و تقویت آنان و در بعد تبلیغاتی به زیر سوال بردن نسب فاطمیان را مدنظر داشته.

با روی کار آمدن سلاجقه در جبهه نظامی برد با خلافت عباسی بود. سلاجقه به علت نداشتن مشروعیت در حاکمیت، قیادت و سلطه معنوی عباسیان را پذیرفته و به علت تعصب شدید هدف آنان نه تنها سلطه بر

◇ روابط خلافت فاطمیان مصر با خلافت عباسی و ...

جهان اسلام و راه‌های تجاری و تأسیس یک امپراتوری بزرگ که مصدر اجرای آن سلطان سلجوقی بود و دستگاه دیوانی آن و مصدر معنوی آن خلافت عباسی بود از در ستیز با خلافت فاطمی در آمدند. اقدامات طغرل در نابودی بساسیری اقدامات آلپ ارسلان در قطع خطبه فاطمیان در شهرهای مکه و مدینه و برقراری خطبه برای عباسیان، به اطاعت در آوردن حاکمان شمال عراق که پیروی از فاطمیان می‌کردند، اقدامات ملکشاه سلجوقی در تصرف شام و فلسطین در دوره او نشان‌دهنده روابط بسیار خصمانه سلاجقه با فاطمیان است.

در نتیجه می‌توان گفت اقدامات دیپلماسی این دستگاه خلافتی در برقرار کردن روابط سیاسی با حاکمیت‌های یاد شده با شکست مواجه گردید.



کتابنامه و پا نوشت

- ۱- ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، *الفرق بین الفرق در مذاهب اسلام*، ترجمه محمدجواد مشکور (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۴)، ص ۲۰۳.
- ۲- ابویعقوب سجستانی، *پل ای، واکر*، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران: انتشارات فرزانه روز، ۱۳۷۷)، ص ۳۶-۳۷.
- ۳- عبدالحسین زرین کوب، *تاریخ مردم ایران بعد از اسلام*، ج ۲ (تهران: امیرکبیر: ۱۳۷۱)، ج ۳، ص ۲۰۱.
- ۴- محمد بن اسحاق ابن ندیم، *الفهرست*، ترجمه رضا تجدد (تهران: اساطیر، ۱۳۸۱)، ص ۳۵۱.
- ۵- خواجه نظام الملک طوسی، *سیاست نامه*، به تصحیح عباس اقبال (تهران: اساطیر، ۱۳۷۲)، ج ۲، ص ۲۶۶-۲۶۷.
- ۶- همان، ص ۲۶۷-۲۶۸.
- ۷- همان، ص ۲۶۸-۲۷۲.
- ۸- عزالدین علی ابن اثیر، *تاریخ کامل*، ج ۱۱، ترجمه حمیدرضا آژیر (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲)، ص ۴۹۴۷.
- ۹- خواجه نظام الملک، *سیاست نامه*، ص ۲۷۲-۲۷۳.
- ۱۱- ابوالقاسم عنصری بلخی، *دیوان*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی (تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۴۲)، ص ۶۵.
- ۱۲- سید ابوالقاسم فروزانی، *ابوعلی سیمجوری و نقش او در سقوط سامانیان* (تهران: فصلنامه مطالعات تاریخ، سال سوم، شماره ۳۶۴، سال ۱۳۷۰) شماره مسلسل ۱۲ و ۱۱، ص ۳۸۸.
- ۱۳- رشیدالدین فضل الله، *جامع التواریخ*، به کوشش محمدتقی پژوهش و محمد مدرسی (تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۱)، ص ۷۶.
- ۱۴- ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۹، ص ۱۳۱.
- ۱۵- ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود گردیزی، *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالله حبیبی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳)، ص ۳۸۸.
- ۱۶- همان، ص ۳۹۱.

- ۱۷- ابن اثیر، *الکامل*، جلد نهم، ص ۳۰۰- گردیزی، *تاریخ گردیزی*، ص ۴۳۱-۴۳۰.
- ۱۸- گردیزی، *تاریخ گردیزی*، ص ۳۹۴-۳۹۳.
- ۱۹- محمد بن عبدالجبار عتبی، *تاریخ یمینی*، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)، چ ۳، ص ۳۷۳ تا ۳۷۰.
- ۲۰- ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض (تهران: انتشارات کتابخانه ایرانمهر، ۱۳۵۸)، ص ۲۰-۱۹۹.
- ۲۱- همان، ص ۲۰۳-۲۰۲.
- ۲۲- گردیزی، *تاریخ گردیزی*، ص ۴۱۸.
- ۲۳- بیهقی، *تاریخ بیهقی*، ص ۳۴۶.
- ۲۴- همان، ص ۴۲۳-۴۲۲.
- ۲۵- سیدمحمدحسین طباطبائی، *تسبیح در اسلام* (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶)، چ ۱۲، ص ۲۳۱.
- ۲۶- ذبیح الله صفا، *تاریخ ادبیات ایران*، ج اول (تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۸۰)، چ ۱۶، ص ۲۱۳.
- ۲۷- ابن اثیر، *تاریخ کامل*، ج ۱۱، ص ۹۴-۴۹۹۲.
- ۲۸- همان، ج ۱۲، ص ۵۱۱۵.
- ۲۹- همان، ص ۵۴-۵۱۵۳.
- ۳۰- صفا، *تاریخ ادبیات*، ج ۱، ص ۲۴۸.
- ۳۱- ابن اثیر، *تاریخ کامل*، ج ۱۱، ص ۴۹۹۴.
- ۳۲- همان، ص ۵۲۴۴.
- ۳۳- ابن اثیر، *تاریخ کامل*، ج ۱۱، ص ۴۶۲۶-۴۶۲۵.
- ۳۴- ابن خلدون، *العبر*، ج ۳، ص ۸۸.
- ۳۵- محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، *راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق*، به تصحیح محمد اقبال (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴) چ دوم، ص ۱۰۸.
- ۳۶- علاء الدین عظاملک جوینی، *تاریخ جهانگشای*، ج ۳، چاپ محمد رضائی (تهران: انتشارات

پدیده خاور، ۱۳۴۶) ج ۳، ص ۶۴

۳۷- رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ*، ص ۱۷.

۳۸- راوندی، *راحه الصدور و آیه السرور*، ص ۱۱۰.

۳۹- رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ*، ص ۵۷.

۴۰- *همان*، ص ۵۸.

۴۱- راوندی، *راحه الصدور و آیه السرور*، ص ۱۱۹.

۴۲- ابن خلدون، *العبر*، ج ۳، ص ۹۱.

۴۳- *همان*، ص ۹۱.

۴۴- *همان*، ص ۹۲.

۴۵- *همان*، ص ۹۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی